

دنیا بهره برگیرند و به هدف و مقاصد شوم و ناپاک خود برسند.

﴿اولئك هم الخاسرون﴾ این گروه، هم آنان زیان کارند.

زیرا، روشن است اگر چند صباحی مهلت یافته که تاخت و تازی کنند، فرجام کارشان دوزخ و عذاب الهی است.

﴿كيف تكفرون بالله وكنتم أمواتا فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم إليه ترجعون﴾

(۲۸) چگونه به خدای کافر شوید و حال آن که شما مرده بودید پس شما را زنده ساخت، سپس شما را بمیراند، آن گاه زنده سازد و بعد به سوی او برگردانده شوید.

﴿هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا ثم استوى إلى السماء فسواهن سبع

سموات وهو بكل شيء عليم﴾ (۲۹)

او است آن که برای شما آفرید آنچه در زمین است به تمامه، سپس به آسمان پرداخت و آنها را تسویه کرد [اعتدال بخشید] آسمانهای هفتگانه را و او به هر چیزی دانا است.

[شگفتی از اصرار بر کفر]

اصرار و ابرام در هر کفری، بالاخص موقعی که برهان و دلیل بر بطلاش قائم و حجّت به نحو روشن درباره حق اقامه شود، آدمی را به شگفت وای می دارد، که این چه عناد و یک دندگی است! که دل و دماغ کافر حاضر به پذیرش مطلب حق نیست.

لذا، مطابق روش عرف، پروردگار مهربان با کلمه ﴿كيف﴾ که حاکی از تعجب است، کلام را آغاز [کرده] و برای بیداری و به کار بستن خرد و پاسخ به ندای فطرت، مراحل ممات و حیات دنیا، سپس میراندن و کوچ به سرای دیگر و بعد احیاء و برانگیخته شدن برای رسیدگی به حساب و اعمال نیک و بد و پرسش از مواهب و نعم [رادراین آیه]. و در آیه بعد به آفرینش زمین و آسمانها [و طبعاً آثار و منافی که از آنها برای بشر مترتب است] و تقدیر و تدبیری که در نظام آفرینش بکار رفته، که همه [آنها] عوامل و اسبابی است، جهت بیداری ما و منتهی است براهتمام و لطف پروردگار، برای ارشاد و هدایت بندگان، تذکر می دهد؛ تا مگر به هوش گوش آیند و به



آغاز و فرجام خود بیندیشند و از دستورات عقل و رسولان پیروی کنند.

[تعریض آیه بر معتقدین به جبر]

ضمناً در آیه تعریض وردی است بر معتقدین به جبر؛ یعنی: کسانی که می اندیشند، بندگان در رفتار و کردار نیک و بد خویش مجبورند؛ و اضلال و هدایت را که آیه قبل متضمن بود، به نحوی به پروردگار نسبت می دهند، که موجب سلب اختیار در اعمال و رفتار مخلوق می شود و توجه ندارند، که اگر کفر کافر جنبه اجبار و اضطراری داشت، خداوند، با چنین سرزندی همراه با استعجاب، سخن را در برابر کافر بر نمی داشت و او را مورد اعتراض و تهدید قرار نمی داد.

﴿کیف تکفرون بالله وکتتم أمواتا فاحیاکم﴾ (۲۸)

[ای مردم] چگونه به خدا کافر می شوید! و حال آن که شما مرده بودید پس به شما حیات بخشید.

یعنی: با چه فکری و با کدام برهان و حجتی در مقام انکار توحید، رسولان، کتب آسمانی، اوصیاء حق و اوامر الهی بر می آید! و حال آن که پیدایش و موجودیت شما، به اراده و مشیت او بوده و هست، قبل از این که پا به عرصه گیتی گذارید مرده بودید و ذرات و عناصر ترکیب دهنده وجودی شما در خاک و آب و هوا پراکنده بود و آثاری از حیات کنونی را نداشت، بعد به صورت نطفه ای ناچیز در رحم مادر جا گرفتید و پس از طی مراحل، از لحاظ رشد و نمو، امکانات، جنبش و حرکت و در نتیجه، قابلیت برای نفوذ روح و پیدایش حیات در جنین، برای شما حاصل گشت.

و پس از ختم دوران حاملگی مادر، به شکل طفلی ناتوان چشم به جهان مادی گشوده، دورانی از کودکی، جوانی، کمال و کهولت را تحت اراده و مشیت ما می گذرانید، به نحوی که در هر یک از این مراحل، تقدیر و تدبیری که در نحوه ساختمان یا تغییرات وجودی شما به کار می رود، باید برای شما مایه عبرت و دقت و توجه باشد.

در اینجا امکان شرح هر یک از این مراحل نیست ولی برای روشنی ذهن به صورت بسیار فشرده، نمونه مختصری بیان می شود:



[اشاره به ظرائف خلقت انسان]

از هنگام جفت گیری نطفه نر [اسپرماتوزوئید] با نطفه ماده [تخمک] سپس تقسیمات سلولی و سیر تکاملی مراحل رشد و نمو جنین و تشکیل هر يك از اندامها در رحم تا هنگام وضع حمل، خود عجایب و شگفتی های آن نزد متخصصین و دانشمندان جنین شناس [آمبریولوژیست] فوق اندیشه و تصور است.

همچنین مطالعه تشریح اندامهای بدن آدمی [آناتومی] از قبیل چشم، گوش، دست و پا، کبد، کلیه، قلب، مغز و سایر اعضا دیگر یا کار هر يك از آنها و به اصطلاح «وظایف الاعضاء» [فیزیولوژی] موجب شگفتیهای غیر قابل وصف است که گاه آدمی را چنان دچار حیرت ساخته، که خود را فراموش و در عالمی ماوراء این جهان، غرق و مبهوت می نماید.

اینک یکی دو مثال به عنوان نمونه، که در خور دریافت عموم طبقات باشد ذکر می گردد تا خوانندگان محترم توجه کنند، که اگر قرآن فرمود: ﴿وکتّم امواتا فاحیاکم﴾ در معنای وسیعتری از جمله، یعنی چه؟ و بیابند، با همه پیشرفتهای علم، که هر روز رمزی از عالم خلقت یا ساختمان بدن آدمی کشف، و دریچه تازه ای به سوی معرفت و شناخت و عظمت پروردگار گشوده می گردد و باز هم در برابر رموز آفرینش و تدبیر و تقدیراتی که در هر ذره، از موجودات بکار رفته، دانش بشر به ضعف و ناتوانیش نسبت به درك و چگونگی آن مقرر، و خود را ناقص و ناچیز می شمرد.

برابر نظریات و بررسی هائی که دانشمندان و محققین مربوطه داشته اند، قلب آدمی به اندازه و شکل يك گلابی نسبتاً درشت، یا به قدر يك مشت بسته است و در هر دقیقه بین ۶۰ الی ۷۰ مرتبه باز و بسته می شود؛ خونی که از سیاهرگ ها گرفته و به سرخرگ می فرستد، در هر ضربان ۱۰۰ گرم و در يك دقیقه هفت کیلو، و در يك ساعت ۴۲۰ کیلو، و در ۲۴ ساعت حدود یازده تن می شود و این فعالیت را همین عضو گوشتی که حدود ۱۵۰ گرم وزن دارد، انجام می دهد! و این تلمبه وسیله ایست، که خون را به همه اعضا بدن - از ناخن پا تا بُن موی های سر - برای تغذیه سلولها و بافتها می رساند، یعنی: در هر ضربان ۱۰۰ گرم، خونی که سرخ رگ [آئورت] می فرستد وسیله





انشعابات متعدّد، که هر شاخه به طرف اندامی می‌رود، به تدریج به انشعابات کوچکتر، تا مویرگی، که مجاور بافتها است، منقسم می‌گردد به نحوی که اگر همه مویرگهای بدن را - که خون در آنها جاری است، و حکم لوله بسیار بسیار باریکی را دارد - به صورت طولی پشت سر هم قرار دهند، می‌توان کمربندی به درازی محیط کره زمین، که چهل میلیون متر است تشکیل داد!

اگر برای شما شگفت آور است و از نظر عقل محال می‌نماید، به مکتب تشریح و فیزیولوژی و مجلات منتشره، از جانب دانشمندان فیزیولوژیست مراجعه فرمائید. و نیز، به یاد آورید که حضرت فرمود: «اتزعم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر.»^۱

از طرفی این خونی که در سرخرگها و سیاهرگها و بالاخره مویرگهای بدن جاری است حدود شش کیلوگرم لیتر است و توجّه فرمائید که در هر میلی متر مکعب خون، تنها پنج میلیون، گلبول قرمز موجود است که با ساختمان و ترکیب ویژه‌ای، دارای حیات، جذب، دفع، و کار[اند] و وظیفه‌ای شگفت انگیز به عهده دارند و زندگی و مدّت حیاتشان چهل روز است و بعد مرگشان فرا می‌رسد.

خواهید گفت این تعداد عظیم گلبول، پس از مرگ کجا دفع می‌شوند؟ آری گورستان این گلبولها را پروردگار، در طحال [سپرز] تعبیه فرموده و ساختمان و پیدایش مجدد آنها، که جایگزین همکاران قبلی و فوت شده خود باشند، به مغز استخوان و سایر مراکز خون ساز، از قبیل کبد و خود طحال محوّل گردیده.

کار این گلبولها رساندن اکسیژن، به مجموعه بافتهای بدنی و اخذ «انیدریک کربنیک» از آنها است و مبادله این دو گاز، در حبابچه های ریوی که مجاور مویرگها هستند، از طریق دم و باز دم، یعنی: تنفسی که انجام می‌دهیم، صورت می‌گیرد.

به این معنا که: گلبول های قرمز «انیدریک کربنیک» مأخوذه از سلول های بافتی را، در حبابچه های ریوی رها ساخته، تا به وسیله بازدم به خارج رانده شود و اکسیژن حاصله از دم را که در حبابچه ها موجود، و نفوذ در مویرگ های شش می‌نماید، گلبول های قرمز

۱. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۹۲؛ شرح اسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۲

دریافت، و با گردش خون که بر اثر ضربان قلب حاصل می‌شود، به سلولهای بافتی می‌رسانند، نتیجه این کوشش و فعالیت گلبول‌های قرمز، تأمین استنشاق و احتیاجات سلولها، از نظر اکسیژن و هوا و دفع هوای فاسد و گاز «انیدریک کربنیک» و سرانجام، بقاء حیات سلولی است.



اگر پرسید، مگر چقدر حبابچه در ریه‌ها موجود است؟ که سی میلیون «میلیارد» گلبول قرمز، و لو تدریجاً بتوانند این عمل را در آنجا انجام دهند، برحسب مطالعاتی که انجام یافته، بالغ بر چند «میلیون» در هر ریه حبابچه ریوی است و در حدود «دویست» متر مربع، سطح مبادله این دو گاز، که در ریه مجاور با هوای خارج است، می‌باشد که با تقدیر خداوند عالمیان، این سطح «دویست» متر مربعی، با چین و شکنج‌های بسیار زیاد، تاخورده و به صورت دو عدد شش، در محفظه‌ای به نام «قفسه صدری» قرار گرفته است.

باز تصور نفرمائید که در خون، فقط گلبول قرمز موجود است، بلکه ده‌ها عناصر شیمیائی ساده و مرکب دیگر، از قبیل: سدیم، پتاسیم، کلسیم، منیزیم، کلر، فسفر، ید و ... و مواد آلی، از قبیل: چربیها، قند، مواد سفیده‌ای و انواع و اقسام هرمونها و «آنتی کورها» که اگر تعادل هر یک از این اجسام - در خون - از هم بپاشد، اختلالات گوناگونی به وجود آمده، حیات آدمی در معرض خطر قرار می‌گیرد.

و نیز، در هر میلی متر مکعب خون، بالغ بر شش تا هفت هزار گلبول سفید، در گروههای مختلف، از نظر شکل و عمل و خصوصیات دیگر، قرار دارند و کار عمده آنها حفاظت بافتهای بدن، از بیماری‌زائی میکروبهایی موذی است که از راه پوست یا تغذیه یا استنشاق وارد بدن می‌شوند و در حقیقت سربازان مدافع، در قبال موجودات موذی خارجی هستند، که شرح اعمال آنها را در کتابهای مربوطه باید دید.

یا دستگاه پیچیده مغز که هنوز با همه پیشرفت‌های علمی، موارد بسیاری از اعمال و ویژگی‌های آن لاینحل مانده.

این عضو که در حدود یک و نیم کیلو وزن و در محفظه جمجمه قرار دارد، بالغ بر دوازده «میلیارد» سلول عصبی [مغزی] را واجد است که از حیث عمل و شکل، به دسته‌جات و گروه‌های مختلف طبقه‌بندی شده و هر کدام وظیفه‌ای را به عهده دارند.



و تمام اعمال بدن، اعم از احساسات ظاهری و باطنی، مرتبط با هر دسته و گروهی از این سلول‌ها می‌شود.

که در صورت اختلال هر يك، عضو مربوطه فلج و از کار می‌افتد. دركِ شنوائی، بینائی، بویائی، چشائی، لامسه، حرکات اعضاء بدن، گفتن، خواندن، نوشتن، احساسات روحی، عشق، حافظه، اراده و صدها موضوع دیگر، که شرح آن در کتب تخصصی موجود و می‌توان مراجعه کرد، هر کدام به دسته‌ای از سلول‌ها، که در جایگاه ویژه‌ای از مغز قرار دارند، مرتبط می‌شود. این ارتباط [به] وسیله رشته‌های مخصوص عصبی است، که از سلول جدا و به عضو مربوطه می‌رسد و عاملی است برای دریافت احساسات و رساندن آن به سلول‌های عصبی و عکس‌العملی که بعداً عضو مربوطه در قبال آن از خود نشان می‌دهد.

تا این جا سخن از استعجاب و پرسش توییخی، نسبت به کفر بندگان و ممات قبلی و احیاء دنیوی بود.

[اشاره به مرگ و جمع آوری اجزاء در قیامت]

اینک موضوع، اماته و فرا رسیدن مرگ و سپس جمع آوری اجزاء و ذراتِ همین ابدان پوسیده، در روز رستخیز و شکل‌گیری آن و داخل شدن روح در آن‌ها است و نیز، بازگشت به سوی حق، جهت رسیدگی به حساب اعمال نیک و بد مردمان.

﴿ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم إلیه ترجعون﴾ (۲۸)

سپس شما را می‌میراند، بعد زنده می‌سازد و آن گاه به سوی او برگردانده می‌شوید. ممات قبلی و حیات دنیوی و در گذشت از این جهان، مشهود همگان و مورد هیچ گونه شكّ و تردیدی نیست بلکه استبعاد کفار از احیاء بعد و زنده شدن در روز رستخیز، پس از پوسیدگی و پاشیدگی ابدان در دنیا است.

پروردگار جهان برای رفع این استبعاد، به مراحل قبلی که ممات اولی یعنی: پراکندگی اجزاء بدن آدمی قبل از تشکّل و حیات انسانی و سپس تشکیل نطفه نر و قرار گرفتن آن در رحم و طیّ مراحل جنینی و بعد خروج از رحم و به ساختمان وجودی هر فرد و کار هر يك از اندامهای بدن، که همگی حاکی از قدرت و علم و تدبیر او است توجه

می دهد تا بندگان با به کار انداختن خرد متوجه شوند که پذیرش احیاء بعد از مرگ، از نظر عقل ممکن و حتمی بودنش از نظر وحی در نهایت روشنی و استحکام است. از طرفی اعتقاد به چنین مبنا و امری، آدمی را قهراً در سیر و سلوک زندگی مراقب اعمال و رفتار خود می سازد، به نحوی که همه حالات و سکون و حرکتش مورد خشنودی و رضای خداوند بوده تا موقع رجوع و برگشت به سوی او برای رسیدگی به حساب، خود را از آتش سخط و غضبش محفوظ و در رحمت و رضوان بی حدش قرار دهد.

در آیه بعد تذکری است مجدد و حاکی از اقامه حجّتی دیگر، تاهمان طور که به خلقت خود می نگرد به خلقت زمین و آسمان نیز بنگرد و همان گونه شگفتی ها و آثار حیرت انگیز، که همه مبتنی بر نظم و تدبیر و حاکی از علم و قدرت بود و در ساختمان وجودی خویش مشاهده می کرد، در خلقت آسمان و زمین [نیز که] شدیدتر و بهت انگیزتر است مشاهده کند، هم چنان که در جای دیگر فرمود:

﴿أَنْتُمْ أَشَدَّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا﴾ (نازعات: ۷۹: ۲۷) آیا شما از حیث آفرینش سخت ترید یا آسمانی که آن را برافراشت!

و از طرفی دقت کند، که چه نعم و مواهبی را پروردگار جهان برای او در زمین و آسمان قرار داده تا بدین وسیله و با توجه به همه مراتب مذکوره در فوق، انکار خدا یا استبعاد مبتذل درباره معاد، که نوعاً با وسوسه شیطان همراه است از او زایل گردد.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ (۲۹) او همان کسی است که آفرید برای شما آنچه که در زمین است به تمامه.

از حیوانات، گیاهان و جمادات که هر يك مورد انتفاع و بهره برداری بشر قرار می گیرد.

﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾

سپس پرداخت به آسمان پس آنها را تسویه و تعادل بخشید به آسمانهای هفتگانه. بعضی گفته اند: که الف و لام «السما» جنس است.^۱ و برخی^۲ «سما» را جمع

۱. تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۵؛ تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۲

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۱۳؛ تفسیر التیان، ج ۱، ص ۱۲۶





می دانند و مفرد آن را «سماوة» گفته اند، تا ضمیر «هُنَّ» مناسب باشد؛ و نصب «سبع سماوات» یا مبتنی است بر حال و یا بیانی از ضمیر «هُنَّ».

در آیات قرآن موارد دیگری از ذکر هفت آسمان آمده، نظیر:

﴿الذی خلق سبع سماوات﴾ (ملک: ۶۷: ۳)

یا: ﴿اللّه الذی خلق سبع سماوات ومن الارض مثلهن﴾ (طلاق: ۶۵: ۱۲)

یا ﴿الم تروا کیف خلق اللّه سبع سماوات طباقاً﴾ (نوح: ۷۱: ۱۵)

از این آیات پیدا است که عدد هفت به منزله تکثیر نیست و حقیقه هفت آسمان موجود است.

از طرفی برخی از آیات دیگر قرآنی، کاملاً حاکی است که همه کواکب و ستارگانی که در فضای بیکران شناورند و عدد آنها «لا تعد و لا تحصى» است و تنها در کهکشان ما، که منظومه شمسی جزء بسیار ناچیز و کوچکی از آنست بالغ بر ۱۰۰ میلیون خورشید نظیر خورشید ما موجود است، که هر يك منظومه ای و دارای کرات و اقمار است که دور آن در حرکتند.

و وجود میلیونها سحابی دیگر که هر يك به نوبه خود، کهکشان است و واجد میلیاردها منظومه.

و وسعت و دوری این ستارگان از ما، روی محاسبات ریاضی سر به هزارها میلیون سال نوری می زند و با تلسکوپ های بسیار قوی تا آنجا که دیده شده، همه را مربوط به آسمان دنیا دانسته و گفته اند: که تمام کهکشان ها و سحابی های مکشوفه، ذره بسیار ناچیزی است از دنیای دیگری، که محیط بر این عالم است؛ سبحانه و تعالی.

لذا اگر همه آنچه که از کرات آسمانی مورد کشف و شهود قرار گرفته آسمان اول باشد، مستبعد و مورد اعجاب نیست بالاخص که برخی آیات قرآنی شاید شاهد بر همین معنا باشد، نظیر:

﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بَرِيزَةَ الْكَوَاكِبِ﴾ (صافات: ۳۷: ۶۰)

که لفظ «دنیا» به طریق توصیف است برای آسمان، نه اضافه زیرا، نزدیک تر به ما است و به همین لحاظ «دنیا» گفته اند که مشتق از «دُنُو» است و همان آسمان اول خواهد

بود.

يا ﴿زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾ (فصلت (۴۱): ۱۲)

که در این جا از کواکب، تعبیر به مصابیح شده و همه ستارگان و مجموعه سحابی ها را، ولو با دید تلسکوپی در بر می گیرد؛ که باز تعبیر به آسمان دنیا یعنی: نزدیک به ما شده.

يا ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾ (ملك (۶۷): ۵)

يا: ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ﴾ (حجر (۱۵): ۱۶)

که همه این آیات، ظهور در سماء دنیا دارد که مورد دید و نظارت ما است و به آسمان اول اطلاق می شود.

و روایتی نیز مؤید در همین معنا، از حضرت رضا علیه السلام، در تفسیر برهان، در سوره طلاق نقل است و اصل روایت در تفسیر قمی، در ذیل آیه: ﴿وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الْحَبْكَ﴾ (ذاریات (۵۱): ۷) می باشد؛ که حضرت فرمود:

فوق آسمان اول زمین دوم و سپس آسمان دوّم و بعد زمین سوم، به همین ترتیب تا آسمان هفتم، که هر کدام محیط بر دیگری است.^۱

باری، با توجه به این آفرینش عظیم و حیرت انگیز و با توجه به چنین نظم و تدبیری که در همه کائنات و کهکشان ها و کرات سماوی و موجودات زمینی به کار رفته، باز جای انکار پروردگار باقی می ماند!

بدیهی است، عقل سلیم و ندای وجدان نمی تواند بپذیرد که آفریننده ای مدبّر و دانا

۱. قال: فإنه حدثني ابي عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال: قلت له: اخبرني عن قول الله ﴿وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الْحَبْكَ﴾ فقال هي: محبوكة إلى الارض و شبك بين اصابعه. فقلت: كيف تكون محبوكة إلى الارض و الله يقول: ﴿رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ (عد (۱۳): ۲) فقال: سبحان الله! ليس الله يقول ﴿بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ فقلت: بلى فقال ثم عمد و لكن لا ترونها، قلت: كيف ذلك جعلني الله فداك، فبسط كفه اليسرى ثم وضع اليمنى عليها فقال: هذه ارض الدنيا و السماء الدنيا عليها فوقها قبة و الارض الثانية فوق السماء الدنيا و السماء الثانية فوقها قبة و الارض الثالثة فوق السماء الثانية و السماء الثالثة فوقها قبة و الارض الرابعة فوق السماء الثالثة و السماء الرابعة فوقها قبة و الارض الخامسة فوق السماء الرابعة و السماء الخامسة فوقها قبة و الارض السادسة فوق السماء السادسة و السماء السابعة فوقها قبة و الارض السابعة فوق السماء السابعة و عرش الرحمن تبارك الله فوق السماء السابعة و هو قول الله ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا و مِنِ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرِبِينَ﴾ (ملاق (۶۵): ۱۲). تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۲۸، تفسیر البرهان ج ۵، ص ۴۱۴



و توانا برکائات و هستی حکومت نکند .

بنابراین همچنان که خلقت يك چنین آسمان و زمینی و یا موجودی شگفت انگیز چون انسان، به دست توانای پروردگار صورت پذیر و مشهود ما است، آیا اعاده آدمی پس از در هم ریختن و از هم پاشیده شدنش در روز رستخیز، از دیدگاه ما ساده تر و آسانتر نخواهد بود! و یا جای انکار و استبعاد را باقی می گذارد! بدیهی است خیر .



﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نَسْتَبِیحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۳۰) و به یاد آورید آن گاه که پروردگار تو فرشتگان را فرمود: که همانا من برگمارنده ام جانشین در زمین، ایشان گفتند: آیا در زمین کسانی می گماری که در آن تباهی کنند و خون ها بریزند؟ و حال آن که ما به پاکی تو را بستائیم و تقدیس تو گوئیم، فرمود: تحقیقاً من می دانم آنچه را که شما نمی دانید .

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (۳۱)

و خداوند همه نامها را به آدم آموخت، سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه داشت، پس فرمود: خبر دهید مرا به نام های آنان اگر شما راستگو هستید .

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (۳۲)

فرشتگان گفتند: پاک و منزهی تو، هیچ دانشی برای ما نیست مگر آنچه که تو ما را آموختی؛ همانا تو خودت دانای درستکاری .

﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (۳۳)

فرمود: ای آدم فرشتگان را به نام های ایشان آگاه ساز، پس چون ایشان را به نام های آنان خبر داد، خداوند فرمود: آیا نگفتم مر شما را که همانا من پنهانی های آسمان و زمین را آگاهم و می دانم آنچه را که آشکارا کنید و آنچه را که پوشیده و مکتوم دارید!